

سامانیان و احیاء شاهنشاهی ایرانی

محسن رحمتی*

چکیده

یکی از جریانهای سیاسی و اجتماعی ایران در طول قرن چهارم هجری، تلاش برای احیاء شاهنشاهی ایرانی، با انگیزه‌های متفاوت، از سوی حکمرانان ایرانی بود. حکومت سامانی نیز با توجه به اهداف و برنامه‌های خاص خود، تلاش‌های قابل توجهی در این زمینه انجام داد.

این مقاله در صدد است تا با روش توصیفی-تحلیلی و از طریق به پرسش کشیدن اندک اطلاعات موجود تاریخی تا حد امکان تلاش‌های سامانیان در رابطه با احیاء شاهنشاهی ایرانی را تبیین و روشن نماید.

این پژوهش نشان می‌دهد که در طول قرن چهارم، عوامل متعددی همچون رقابت اشراف خراسان، رقابت با بویه‌یان و همچنین تنش در مناسبات با خلافت عباسی، سامانیان را واداشت تا به تلاش برای احیاء شاهنشاهی ایرانی روی آورند. بنابراین، برای کسب حقانیت در قدرت خود، به دو صورت عملی و نظری، کوشیدند تا شاهنشاهی ایرانی را احیاء نمایند. اگر چه با وجود برخی موانع همچون اقتدار طبقه دین‌یار، حضور گسترده عرب‌ها و ترکان، تراکم غازیان و صوفیان در قلمرو آنها، رویکرد سامانیان به احیاء شاهنشاهی ایرانی را با آن بویه‌یان متفاوت ساخت.

کلید واژه‌ها: سامانیان، احیاء شاهنشاهی، خلافت عباسی، ماوراء النهر، خراسان.

۱. مقدمه

بسیاری از سنن فرهنگی و اداری شاهنشاهی ساسانی، در دوره اسلامی تداوم یافت، یا اینکه احیاء شد. از جمله این متأثر فرهنگی، احیاء شاهنشاهی ایرانی است که یا به صورت احیاء

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان mohsenrahmati45@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۳

ساختاری، از طریق به کارگیری شیوه های اداری و حکومتی آن در دربار امویان و عباسیان و یا به صورت احیاء عنوان شاهنشاهی و انتساب به شاهان باستانی که توسط سلسله های ایرانی صورت پذیرفت. با ضعف خلافت عباسی از قرن سوم به بعد، زمینه تشکیل سلسله های مستقل و نیمه مستقل حکومتگر در جای جای قلمرو اسلامی فراهم آمد. از آنجا که تنها راه کسب مقبولیت برای حکومت، ایجاد پیوند با دستگاه خلافت بود، از این پس سران و سرداران در رقابت با یکدیگر، برای جلب رضایت خلیفه و اخذ منشور تلاش می کردند و خلیفه نیز با استفاده از این قضیه، ضمن دادن منشور به برخی و سلب مقبولیت از بعضی دیگر، زمینه اختلافات داخلی میان این رقیبان و نابودی آنها بدست یکدیگر و در نتیجه ایمن ماندن دستگاه خلافت از زیاده طلبی ایشان را فراهم کرد. عملکرد غیر یکنواخت دستگاه خلافت در اعطاء منشور به همه این سرداران، برخی از آنها را به فکر انداخت تا مقبولیت حکومتی خود را از طریق دیگری تحصیل کنند.

ترجمه بسیاری از آثار عهد ساسانی به عربی در دوران فعالیت نهضت شعوبیه و انتقال عقاید و اندیشه های ایرانی به جهان اسلام، راه تقلید از شاهان باستانی را هموار کرد (busse, 1973:49). ارتباط مستقیم شاه با آسمان،^۱ و در نتیجه جایگاه منبع و رفیع شاه در اندیشه سیاسی ایرانشهری، توسل به آن را به عنوان مناسب ترین راه، برای سرداران ایرانی جلوه گر ساخت. بدین معنی که آنها، با تمایز قایل شدن میان اعتقادات و ارزش های اسلامی با آداب و رسوم بدوی عرب ها، ضمن ابراز جدیت در پذیرش و حمایت از دین اسلام، خود را به اشراف یا اشخاص اساطیری ایران قبل از اسلام منتسب می ساختند تا مقبولیت پیدا کنند.

سلسله سامانی که در بسیاری از موارد مربوط به احیاء موارث فرهنگی ایران باستان پیشقدم بود، در زمینه تلاش برای احیاء شاهنشاهی ایرانی نیز طلایه دار دیگر خاندان ها محسوب می شود. امیران سامانی تلاش های فراوانی از خود نشان داده و با ترویج اندیشه های سیاسی عهد ساسانی از طریق ترجمه آثار و متون ساسانی به زبان فارسی و همچنین استفاده از القاب و عناوین سلطنتی و هم انتساب خود به شاهان ساسانی و تقلید از ساخت اداری، سیاسی و درباری ساسانی، نخستین گام را در راه احیاء شاهنشاهی ایرانی برداشتند، ولی وجود برخی موانع و محدودیتها، تلاش آنها برای احیاء شاهنشاهی ایرانی را با آن دیلمیان، متفاوت و متمایز ساخت. بنا براین مسأله ی اساسی در این پژوهش این است که عملکرد سامانیان در روند احیاء شاهنشاهی ایرانی چگونه بود؟ یا به عبارت بهتر، سامانیان در احیاء شاهنشاهی ایرانی چه نقشی داشتند؟

تا کنون درباره احیاء شاهنشاهی ایرانی در قرون نخستین اسلامی، مطالعات متعددی تحریر یافته و محققانی چند در این باره قلم‌فرسایی نموده‌اند (بوسه، ۱۳۷۲: ۲۳۶-۲۴۱؛ رحمتی - شاهرخی، ۱۳۹۱: ۱۷-۳۸؛ busse, 1973:52-53; madelung, 1969: 86-88; Minorsky, 1964:12-30). اما در این مطالعات فقط به تلاش‌های دیلمیان در این زمینه پرداخته شده و نقش سامانیان در این زمینه مغفول مانده است. چنانکه جز تردول، که بر مبنای اسناد سکه شناختی اشاره‌ای به فعالیت‌های امیر نوح بن نصر سامانی در این رابطه دارد (تردول، ۱۳۹۰: ۱۸-۳۶)، تا کنون هیچ پژوهشی که به تبیین اهداف و اقدامات سامانیان برای احیاء شاهنشاهی ایرانی پرداخته باشد، دیده نشده است.

۲. پیدایش سلسله سامانی

اگرچه آغاز حکومت سامانیان به عهد مأمون در ۲۰۴ ه.ق بر می‌گردد (بیهقی، ۱۳۱۷: ۶۸)، اما از آنجا که آنها را تابع امیر وقت خراسان قرار داده بودند، بنابراین تا نیمه دوم قرن سوم هجری نمی‌توان از حکومت سامانی سخن راند. در نیمه دوم قرن سوم، با برآمدن علویان طبرستان و صفاریان سیستان، و به دنبال آن برافتادن طاهریان، خلیفه، به ناچار منشور حکومت ماوراءالنهر را برای امیر نصر بن احمد سامانی (حک: ۲۵۰-۲۷۹ ه.ق) ارسال کرد که در نتیجه آن حکومت سامانی به جایگاه امارتی، آن هم از نوع استکفاء، ارتقاء پیدا کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۲۸). بعد از درگذشت وی نیز با ارسال منشور حکومت منطقه به برادر کهنترش اسماعیل بن احمد (حک: ۲۶۱-۲۹۵ ه.ق)، تداوم حیات این امارت تضمین گشت (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۸). تلاش‌های عمرو لیث برای مطیع ساختن امیر سامانی، به تصادم میان آن دو منجر شده و با شکست عمرو لیث، امیر اسماعیل، با قوه نظامی خود بر همه نواحی خراسان استیلاء یافته سپس با لشکر کشی به گرگان و طبرستان ضمن نابودی حکومت علویان طبرستان، آن منطقه را نیز ضمیمه قلمرو خود نمود. او سپس در تعقیب محمد بن هارون که با علویان همدست شده بود، به ری، و شرق جبال لشکر کشید و آن نواحی را نیز زیر سلطه گرفت. خلیفه، در پاسخ به این تلاشها، منشور حکومت همه این نواحی اعم از خراسان، طبرستان، گرگان و جبال را به وی اعطاء کرد و در نتیجه امارت سامانی به امارت استیلاء تغییر وضعیت پیدا کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۳-۳۲۴).

انتخاب بخارا به پایتختی، ضمن آنکه امیر سامانی را تا حدودی از رقابت اشراف سنتی خراسان رها می‌کرد، به او امکان کنترل بهتر بر هر دو بخش شرقی و غربی قلمرو خود را

نیز می داد. علاوه بر آن، بخارا از موقعیت فرهنگی ویژه ای برخوردار بود که حکومت سامانی را در ارائه نظام فرهنگی جدید خود یاری کرد. بخارا، اگر چه به لحاظ جغرافیایی در ماوراء النهر قرار داشت، اما به لحاظ تجاری و اقتصادی از دیرباز گلوگاه ارتباطی خراسان و شاهنشاهی ساسانی با چین محسوب می شد. بنابراین در نتیجه تردد گسترده ایرانیان به این شهر در عهد ساسانی (← نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۲)، این شهر از نظر فرهنگی، ارتباط تنگاتنگی با خراسان یافته بود. بنابراین، استقرار در بخارا به امیر اسماعیل امکان داد تا علاوه بر میراث سیاسی سابق رایج در ماوراء النهر، که می توان آن را بازمانده سنت سیاسی عصر آریایی و هخامنشی دانست، از ماترک اندیشه‌ها و اندیشمندان سیاسی ساسانی^۲ نیز که به بخارا رسیده بود، استفاده نماید. شایان ذکر است که خود دربار خلافت عباسی هم مقلد و دنباله رو شاهنشاهی ساسانی به شمار می رفت، تقلید از شیوه اداری خلافت عباسی نیز به نحوی آشنایی با شاهنشاهی ساسانی را در پی داشت. بنابراین، از این پس امیران سامانی که بخش اعظم قلمرو ایران را زیر سلطه داشتند، تلاش مداومی را در جهت احیاء شاهنشاهی ایرانی آغاز کردند.

۳. عوامل مؤثر بر گرایش سامانیان به احیاء شاهنشاهی ایرانی

احیاء شاهنشاهی ایرانی، در درون جامعه اسلامی کار راحتی نبود و حتماً با مخالفتهای سیاسی، فرهنگی و مذهبی قابل توجهی روبرو می شد و در عین حال، برخی اقشار و نهادهای اجتماعی که از احیاء شاهنشاهی ایرانی متضرر می شدند، از موانع اصلی در برابر روند احیاء شاهنشاهی ایرانی در دوره سامانیان بودند. با این حال، حکومت سامان بایستی دلایل محکمی داشته باشد که خود را به تعارض و مقابله با این اقشار مبتلا ساخته و برای احیاء شاهنشاهی ایرانی کوشیده باشد. به دلیل فقدان یک متن منظم تاریخی شناسایی این عوامل چندان آسان نیست ولی بر اساس شواهد موجود می توان این موارد را به صورت زیر دسته بندی کرد:

۳.۱ تنش با دستگاه خلافت:

حکومت سامانی اگر چه در ابتدا به عنوان یک «امارت استکفاء» پایه عرصه وجود گذاشته و بعد از غلبه بر خراسان به «امارت استیلاء» ارتقاء یافت، اما همچنان تنها عامل اعطاء مقبولیت به آن، منشور خلیفه بود. اگر چه، در این زمان، حکومت سامانی زایده ای از

قدرت خلافت محسوب می شده و تا پایان حکومت امیر اسماعیل (حک: ۲۸۷-۲۹۵ ه.ق)، با خلفاء روابط حسنه داشتند، اما بعد از وی به مرور زمان، این رابطه دچار تنش گردید. امیر اسماعیل بر خلاف سنت معمول امیران (اعم از استکفاء یا استیلاء)، در زمان حیات، پسر خود احمد بن اسماعیل را به ولایتعهدی تعیین و معرفی کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۵)، به نظر می رسد که خلافت عباسی را این امر خوش نیامده باشد، اما به خاطر ضعف قدرت، نتوانست به صورت مستقیم با این امر مخالفت کند.

بنابر این، خلیفه ضمن ارسال منشور و لوای حکومت برای جانشین وی (عریب، ۱۹۷۷: ۲۵؛ موسوی، خطی: ۸۱ الف) سعی نمود که از گسترش دامنه اقتدار وی جلوگیری نماید. بارس، غلام امیر اسماعیل سامانی که فرمانروای گرگان بود (همدانی، ۱۹۷۷: ۱۹۴) بر امیر احمد شوریده و مقادیر هنگفتی خراج ایالات غربی قلمرو سامانی را برداشته و همراه با تعداد زیادی سپاهیان تحت فرمان خود به خلیفه پناه برد. تعداد این سپاهیان چنان زیاد بود که اهالی بین‌النهرین از نزدیک شدن آنها به خاک عراق هراسان شدند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۰۰). بنابراین، خلیفه که تصور می کرد با آمدن بارس و سپاهیان او، شکستی سنگین بر اقتدار امیر سامانی وارد شده باشد، او را پذیرفت. از آنجا که امیر سامانی از این قضیه به شدت آشفته و بیم‌ناک شده بود، دربار خلیفه با صدور نامه‌ای او را آرام ساخته و از تعقیب بارس، باز داشت (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۱/۱۶). اچنانکه اشپولر به درستی گوشزد نموده (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱۴۴)، این قضیه می تواند سرآغاز دوره ای جدید در روابط فیما بین امارت سامانی و خلافت عباسی در نظر گرفته شود. خلیفه ضمن پناه دادن به بارس، اموال و سپاه سامانی را که او با خود برده بود، تصاحب کرد. خلیفه با این عمل همراه با ارسال منشور امارت خراسان برای احمد (طبری، ۱۳۵۷ ق: ۲۴۹/۸)، بر ماهیت امارتی حکومت سامانی تأکید کرد. این قضیه می تواند به معنی تلاشی برای کند ساختن یا ممانعت از استقلال طلبی امیر سامانی در نظر گرفته شود.

حکومت سامانی نیز در پاسخ به این امر، یک موضع دوگانه در قبال خلافت اتخاذ کرد؛ از یک سو با پناه دادن به گریختگان از دربار خلیفه (همدانی، ۱۹۷۷: ۱۹۴)، سعی نمود تا اقدام خلیفه را تلافی نماید و از سوی دیگر، با ترس از تیرگی بیشتر روابط، کوشید تا برای التیام روابط اقدام کند. لذا با حمله به سیستان و مناطق مجاور آن در سال ۲۹۸ ه.ق علاوه بر توسعه قلمرو خود، مخالفان خلیفه را دستگیر و به بغداد اعزام داشت (تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۹۶-۲۹۰). همچنین مقادیر معتنا بهی هدایا به دربار خلافت ارسال داشت (ابن جوزی، ۶۰-۱۳۵۷ ق: ۹۸/۵؛ ذهبی، ۱۴۰۳: ۴۷/۱۵) تا رضایت خلیفه را جلب کند.

بعد از درگذشت امیر احمد، این موضع دوگانه خلیفه در برابر سامانیان ادامه یافت. از یک سو، با ارسال منشور حکومت خراسان و ماوراء النهر به تقویت امیر نصر (حک: ۳۰۱-۳۳۱ ه.ق) در مقابل رقیبان متعدّد وی که از خلیفه منشور می‌خواستند پرداخت (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ ق: ۳۳/۱) و از طرف دیگر، بعد از شورش سیستان علیه امیر سامانی، بدون آنکه به امیر فرصت دهد تا برای تجدید سلطه خود اقدامی صورت دهد، منشور حکومت سیستان را در سال ۳۰۱ ه.ق به بدرالکبیر حکمران پارس و کرمان واگذار کرد و با این عمل بخشی از قلمرو سامانی را تصاحب کرد (تاریخ سیستان، ۳۱۸: ۳۰۱-۳۰۹). این کارگزار جدید خلیفه، علاوه بر تصرف سیستان، به عاملان و کارگزاران امیر سامانی در نواحی پیرامون سیستان یعنی بست و رخج و غزنه نیز حمله کرد و برخی از آنها را دستگیر کرده و به بغداد فرستاد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ق: ۷۹/۸). همچنین، در سال ۳۰۲ ه.ق، محمد بن علی صلوک، حکمران سامانی بخشی دیگر از قلمرو سامانی یعنی ری و نواحی پیرامون آن را به حضور پذیرفته و از طرف خود و به صورت مستقیم او را به حکومت آنجا گماشت (عریب، ۱۹۷۷: ۵۰). مدتی بعد در سال ۳۰۴ ق یکی دیگر از غلامان خلیفه به نام یوسف بن ابی الساج، با بیرون راندن صلوک، از طرف خلیفه بر ری مسلط شده و تا سال ۳۱۴ ه.ق، به مدت ۱۰ سال این غلامان خلیفه بر آن ناحیه حکومت کردند (ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۰۰-۱۰۴، ۱۶۶). چند سال بعد نیز با اعطاء منشور حکومت خراسان به احمد بن سهل، سپهسالار سامانی آن ایالت، این روند را تداوم بخشید (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴۱/۴). اگر چه امیر سامانی پس از غلبه بر احمد بن سهل در رجب ۳۰۷ ه.ق، در پاسخ به درخواست خلیفه با ارسال اسیران به بغداد سعی در ترمیم روابط داشت (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۶۵۰). اندکی بعد، خلیفه کوشید به اعزام مبلغانی به میان بلغارهای نومسلمان ساکن در اطراف ولگا (ابن فضلان، ۱۹۹۳: ۶۷-۶۸) مبادرت ورزید. نظر بر آنکه این قوم توسط بازرگانان ماوراءالنهر و در عهد امیر اسماعیل مسلمان شده بودند (ابن شهاب، خطی: گ ۶۶ ب) و همچنین توجه به اینکه آنها نوعی اطاعت نسبت به امیر سامانی داشتند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۸۳)، این قضیه را می‌توان تلاشی دیگر از خلیفه برای تضعیف قدرت امیر سامانی در نظر گرفت. تأکید کارگزاران امیر سامانی بر شایسته‌تر بودن امیر سامانی جهت انجام تبلیغ در میان بلغارها نسبت به خلیفه (ابن فضلان، ۱۹۹۳: ۸۱) نیز به صورت تلویحی می‌تواند نارضایتی سامانیان از این قضیه را نشان دهد.

بنابراین، اندکی بعد که شیعیان نیشابور، یکی از سادات علوی موسوم به ابن زبارة را به خلافت برداشته و با لقب العاضد بالله با وی بیعت کردند، واکنش امیر سامانی نیز چندان

خشن نیست. مدت این خلافت، چهار ماه به طول انجامید و سرانجام به دست حمویه بن علی، سپهسالار سامانی دستگیر و بر خلاف مورد قبلی که مخالفان را به بغداد اعزام می کردند (←) به بخارا فرستاده شد. امیر او را زندانی ساخت، اما پس از مدتی او را آزاد و حتی از خزانه نیز برای وی مستمری تعیین کرد (←بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۹۵/۲، ۵۱۵؛ ابن عنبه، ۱۳۸۰ق: ۳۴۷). این مدارا با مخالفان و مدعیان خلیفه، در قیاس با موارد قبلی می تواند سردی روابط بین امیر و خلیفه را نشان دهد. خلیفه نیز در سال ۳۱۸ه.ق ابراهیم بن احمد برادر شورش امیر سامانی را در قلمرو خود پناه داد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۱۲/۸). بنابراین پیدا است که از آغاز قرن چهارم یک فضای تنش آمیز بر روابط فیما بین سامانیان و خلافت عباسی حاکم شده بود. این قضیه، به نحوی مقبولیت حکومت سامانی را تحت الشعاع قرار می داد. لذا امیران سامانی ناچار بودند تا در جستجوی راه دیگری برای کسب حقانیت و مقبولیت حکومت خود بر آیند که البته تداوم این جستجو هم بر تشدید تنش میان آن دو افزود. با توجه به جایگاه فرمانروا در اندیشه شاهنشاهی، این اندیشه می توانست با حقانیت بخشیدن به قدرت امیر، رابطه طولی خلیفه و امیر را به رابطه ای عرضی مبدل سازد. لذا بدیهی به نظر می رسد که سامانیان برای حل این مشکل، به احیاء شاهنشاهی ایرانی روی آورده باشند

۳.۲ رقابت با اشراف:

امیران سامانی، به یکی از خاندانهای دهقانی و اشرافی ماوراء النهر تعلق داشتند این اشراف متعدد خراسان خود را با سامانیان همپایه می دانستند، که منشور خلیفه او را بر آنان برتری داده بود لذا اگر هر کدام از آنها به هر طریقی می توانست از خلیفه منشور بگیرد قدرت امیر سامانی را به چالش می کشد. این موقعیت ظریف، امیر سامانی را به فکر انداخت تا پایه های قدرت خود را بر بنیان دیگری استوار سازد که او را در جایگاهی برتر از دیگر اشراف بنشانند و خلیفه هم نتواند آن را مورد تهدید قرار دهد. این اشرافی را که قدرت امیر سامانی را به چالش می کشیدند، در دو دسته می توان مورد مطالعه قرار داد:

۱- رقابت اعضای خاندان سامانی:

خاندان سامانی نیز همچون دیگر حکومت های اشرافی، حکومت را چون میراث خانوادگی تلقی کرده و هر یک از اعضاء و افراد آن در شهری یا ایالتی حکومت می کرد و

تنها یک نفر به عنوان عضو ارشد خاندان (معمولاً از نظر سنی) به عنوان امیر انتخاب می شد (← فرای، ۱۳۷۲: ۱۳۰). این شیوه سیاسی یا این جریان فکری، که می توان آن را سنت سیاسی شیخوخیت سالار نامید، در ماوراء النهر، و به ویژه در سمرقند و فرغانه که قلمرو سنتی و موروث خاندان سامانی بود حامیان زیادی داشت (خواند میر، ۲۵۳۵: ۱۰۸). طرفداران این شیوه سیاسی در پشت سر اسحق بن احمد، برادر امیر اسماعیل صف کشیده و قدرت امیر سامانی را به چالش کشیدند. با تأسی به نظریه سنتی شیخوخیت سالار، اسحق بن احمد را جانشین بالاستحقاق اسماعیل می دانستند.

بنابراین، امیر احمد بن اسماعیل (حک: ۲۹۵-۳۰۱ ه.ق)، و امیر نصر بن احمد (حک: ۳۰۱-۳۳۱ ه.ق)، هر کدام در آغاز جلوس خود ناچار شدند تا با هواداران این جریان نبرد کنند (← طبری، ۱۳۵۷: ۲۵۵/۸-۲۵۶؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۳۵۶/۲). این فضا به مخالفان دیگر هم فرصت می داد تا با پیوستن به این خویشاوندان به مقابله با امیر سامانی برخیزند (← ابن جوزی، ۱۳۵۷: ۱۲۷/۵). اسحق گرفتار و در قهندز بخارا زندانی شد (معین الفقراء، ۱۳۳۹: ۲۶). اگر چه موفقیت هر دو امیر در سرکوبی این خویشاوندان عاصی، تداوم حکومت سامانی را تضمین کرد اما چند سال بعد، برادران امیر نصر نیز، به عنوان آخرین مدافعان اندیشه شیخوخیت سالار به جنبش افتادند اما پیش از اخذ نتیجه دستگیر و در قهندز بخارا محبوس شدند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۳۱). ولی گروهی مخالفان امیر نصر، برای مقبولیت دعای سیاسی خود، برادران امیر نصر را از زندان آزاد ساخته و سپر خود قرار دادند. شورش فراگیر آنها به بهانه دفاع از این مدعیان، در سال ۳۱۸ ه.ق اوضاع قلمرو سامانی را به شدت متلاطم ساخت. دیگر مخالفان امیر نیز به شورشیان پیوستند (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۷۸/۸-۷۹، ۲۰۸-۲۱۲، ۲۲۲). با درایت درباریان سامانی، عصیان در ماوراءالنهر به سرعت مهار شد، اما دامنه شورش به خراسان و تخارستان رسیده و تا سه سال به طول انجامید. امیر سامانی با صرف هزینه فراوان توانست بر آنها غالب آید.

۲- رقابت دیگر خاندانهای دهقانی و اشرافی:

چنانکه اشاره شد، در خراسان و ماوراء النهر، دهقانان و اشراف قدرتمند سنتی زندگی می کردند که به لحاظ اجتماعی، خود را با امیر سامانی همپایه می دانستند که فقط از طریق منشور حکومت خلیفه بر آنها برتری یافته بود. بنابراین، در هر زمانی که فرصت می یافتند و

یا به علتی از امیر رنجیده می شدند، می کوشیدند تا با اخذ منشور از خلیفه، حکومت خراسان را بگیرند.

لذا امیران سامانی از همان ابتدا، سعی کردند تا این رقیبان را مهار کرده و از اقتدار آنها بکاهند. (← عبدالله یف، ۱۳۷۸: ۵۰-۴۹؛ فرای، ۱۳۶۵: ۷۷، ۱۷۹؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۴۵۹/۱) طبیعی است که این امر، خشم دهقانان را در پی داشت که در طی چند مرحله و به صورت چند شورش علیه امیر سامانی متبلور گشت. نخست اینکه با تحریک غلامان احمد بن اسماعیل (حک: ۲۹۵-۳۰۱ ه.ق) برنامه قتل او را در ۲۳ جمادی الاخر ۳۰۱ ه.ق طراحی کردند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۷۱/۱؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۹؛ برای تحلیل های مختلف در این باره نک: اشپولر، ۱۳۷۹: ۱۴۷/۱، زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۹۲-۱۹۳؛ هروی، ۱۳۸۰: ۲۲۸-۲۳۲). همچنین، اندکی بعد، به سرکردگی حسین بن علی مروردی در ۳۰۳ ه.ق شوریده و او را یاری دادند تا بر سراسر خراسان مسلط شود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۰۸/۱). پس از سرکوبی وی، پشت سر احمد بن سهل صف کشیدند. این احمد بن سهل که از نظر پایگاه اشرافی عریقترو اصیلتر از آل سامان می نمود (بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۹) همه متصرفات غربی سامانی در جنوب رود آموی را متصرف شد. او حتی توانست از خلیفه عباسی منشور حکومت بر خراسان را گرفته و از نظر مقبولیت در نزد مردم با امیر سامانی همپایه گردد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴۱/۴). با پایمردی درباریان سامانی همچون حمویه بن علی، ابوالفضل بلعمی در رجب ۳۰۷ بر او غالب آمده و به عمر و شورش یکساله او پایان داده شد.

بنابراین، تداوم حکومت سامانی، منوط و مشروط به اتخاذ رویکردی بود که در سایه آن بتواند خود را از رقابت این اشراف (اعم از اعضای خاندان سامانی یا دهقانان خراسان) برهاند. با توجه به حق الهی سلطنت و همچنین موروثی بودن آن در تفکر شاهنشاهی، تلاش برای احیاء شاهنشاهی ایرانی به عنوان یک راه حل، مناسب به نظر می رسید که در سایه آن، جایگاه خاندان سامانی، بالاتر از دیگر اشراف قرار می گرفت و در عین حال، حکومت در فرزندان امیر اسماعیل محدود و منحصر گشته و دیگر خویشاوندان از داشتن چنین حقی محروم می شدند. بنابراین، این امر هم می توانست زمینه ای برای تمایل امیر سامانی برای احیاء شاهنشاهی باشد و طبیعی بود که تلاشهای اولیه امیران سامانی برای احیاء شاهنشاهی، تیرگی روابط بین آنها را تشدید کرد.

۴. رقابت با دیلمیان در احیاء شاهنشاهی ایرانی:

با ظهور دیلمیان، و غلبه آنها بر نواحی مرکزی ایران، فصل نوینی در تاریخ ایران گشوده شد. با توجه به تأخیر اسلام‌پذیری دیلمیان و همچنین حفظ موارث فرهنگی عهد باستان در نواحی مرکزی تا قرن چهارم (قمی، ۱۳۶۱: ۸۸-۸۹)، دیلمیان حاکم بر ناحیه مرکزی، با اتخاذ عنوان شاهنشاه، تلاش گسترده‌ای برای احیاء شاهنشاهی ایرانی انجام دادند. این روند که توسط اسفار بن شیرویه در ۳۱۶ ه.ق آغاز شده و توسط مرداوید زیاری و سپس رکن الدوله دیلمی ادامه یافته بود، به دست عضدالدوله به تکامل رسید که با حضور در بغداد و زیر سلطه گرفتن خلافت عباسی، عملاً شاهنشاهی ایرانی را محقق ساخت.

ضمن آنکه سلطه بویه‌یان بر ایران مرکزی (اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۵۴؛ ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۲۹۳/۱، ۲۷۷، ۲۵۵، ۲/ ۴-۸)، سرآغاز رقابتی دیرپا بین آنها و حکومت سامانی بر سر تصرف جبال بود (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۱۱۲)، اما در واقع غلبه آنها بر بغداد و تسلط بر خلفاء (مسعودی، ۱۹۳۸: ۳۴۶)، به آنها فرصت داد تا در رقابت خود با سامانیان برای تصرف ایران مرکزی از نیرو و حمایت معنوی خلفاء استفاده کنند. لذا کوشیدند تا با زمینه‌سازی شورش ابوعلی چغانی علیه امیر نوح و حمایت از وی از طریق اخذ منشور حکومت خراسان از خلیفه منصوب خود، المطیع‌الله (حک: ۳۶۳-۳۳۴)، ضمن تضعیف قدرت سامانیان، به هدف خود در غلبه بر نواحی مرکزی ایران برسند (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۱۱۷/۲-۱۱۹). این امر حقانیت حکومت امیر نوح را به خطر انداخت. او برای مقابله با این قضیه، باید دیگری برای کسب مقبولیت می‌جست.

بنابراین، اگر چه با به رسمیت نشناختن خلیفه منصوب بویه‌یان، همچنان نام خلیفه سابق را در سکه و خطبه ذکر کرد (قوچانی ۱۳۷۸: ۲۰۲-۲۰۴؛ ۲/ ۹۷-۱۰۳: lane poole, 1881-89: 103,9/183)، اما تداوم این فضا او را ناچار می‌کرد تا در رقابت با بویه‌یان، تلاش گسترده‌تری را برای احیاء شاهنشاهی ایرانی انجام دهد. زیرا که اشراف ایرانی خراسان نیز از تلاش‌های بویه‌یان برای احیاء شاهنشاهی استقبال می‌کردند (ابن مسکویه، ۱۳۳۴ق: ۲/ ۱۵۴-۱۵۵؛ ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۳/۲). بنابراین، امیران سامانی، که هم با بویه‌یان رقابت داشتند و هم خود را برای داشتن عنوان شاهنشاه سزاوارتر می‌دانستند، به رقابت با آنها برخاستند و این امر، تلاش‌های سامانیان برای احیاء شاهنشاهی ایرانی را تکمیل نمود.

۵. موانع احیاء شاهنشاهی ایرانی

با توجه به آنچه که گفته شد معلوم است که سامانیان، دلایل و انگیزه فراوان برای احیاء شاهنشاهی ایرانی داشتند. ولی این سؤال پیش می آید که سامانیان برای تحقق این قضیه (= یعنی احیاء شاهنشاهی ایرانی) چه کردند؟ چرا حکومت سامانی به عنوان سلسله ای که برای احیاء شاهنشاهی تلاش کرده باشد، شناخته شده نیست؟ یافتن پاسخ این سؤال، منوط به واکاوی وضعیت گروهها و طبقات اجتماعی ماوراء النهر در عهد سامانی است. بدین معنی که گروههای اجتماعی مقتدری در ماوراء النهر حضور داشتند که سامانیان را از تلاش مستقیم و آشکار برای احیاء شاهنشاهی ایرانی باز می داشتند.

در این زمان ماوراء النهر، به عنوان یک ثغر بزرگ به شمار می رفت و تعداد زیادی از غازیان و مطوعه مسلمان از اطراف و اکناف جهان اسلام در آن جا گرد آمده و به جهاد با ایلات غیر مسلمان بیابانهای شمالی مشغول بودند (استخری، ۱۳۶۸: ۲۲۹؛ یاقوت، ۱۴۰۹: ۶۶۵-۴۷). چنانکه از اسناد و متون تاریخی نیز برمی آید خاندان سامانی نیز خود در ابتدای امر به عنوان فرمانده این غازیان، حکومت نواحی شرقی ماوراء النهر را بر عهده گرفته بودند (سمعانی، ۱۴۰۹: ۲۰۱/۳). این غازیان تا نیمه قرن چهارم، در این منطقه مشغول بودند و در عین حال، یکی از ارکان اصلی ارتش سامانی محسوب می شدند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۴؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۲۵۶). اما با مسلمان شدن قرقی ها در نیمه قرن چهارم، این غازیان بیکار شدند و بیکاری آنها زمینه را برای بروز رفتارهای لگام گسیخته از آنها و در نتیجه نابسامانی اجتماعی در آنجا را فراهم آورد. حکومت سامانی برای مقابله با این امر، در ۳۵۵ ه.ق این غازیان را به مهاجرت به دیگر نواحی مرزی و دیگر ثغور اسلامی نظیر آناطولی و مرز هند هدایت کردند (ابن مسکویه، ۱۳۳۴: ۲۰۱/۳-۲۰۳، ۲۲۲-۲۲۸). تا این زمان، غازیان یکی از مهمترین اقشار منطقه بودند. ساده زیستی و زهد پیشگی که لازمه حضور در چنین قشری بود، آنها را از هر نوع تجمل گرایی دور می کرد، در حالی که یکی از ویژگی های اصلی شاهنشاهی، تجمل گرایی بود. بنابراین، حق با تردول است که بی میلی سامانیان در تبلیغات جنجالی در باره احیاء شاهنشاهی ایرانی را تا حدودی، معلول «سابقه طولانی نشان به عنوان غازیان پرهیزگار»، می داند (تردول، ۱۳۹۰: ۳۴).

در منطقه ماوراء النهر به لحاظ موقعیت جغرافیایی آن یعنی دوری از مراکز قدرت سیاسی (تیسفون، دمشق و بغداد) وقوع بر سر راههای تجاری و همسایگی با دشتهای گسترده اوراسیا، بافت مذهبی خاصی ایجاد شده بود. از قدیم الایام در این منطقه، گروههای بودایی، مسیحی و مانوی مذهب زیادی حضور داشتند که بعد از ورود اسلام به منطقه، به تدریج یا مسلمان شدند و یا از آن منطقه مهاجرت کردند (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۶۰۰، ۶۱۶؛ بغدادی، ۱۳۶۷: ۱۳۶۷).

۶۲؛ بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۹۰-۱۹۷؛ حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۰۷). اما حضور گسترده این ادیان با تعالیم ریاضت‌کشانه، عملاً به تقویت روحیه ساده‌زیستی و دوری از تجمل و زخارف دنیوی در منطقه کمک کرد. همچنین، حضور پررنگ شیوخ و دراویش متصوفه در این منطقه در طول قرن چهارم، خراسان و ماوراءالنهر را به عنوان یکی از کانونهای اصلی تصوف و عرفان در آورده بود (سمعانی، ۱۴۰۹: ۳/۴۴۷، ۴/۳۹۶؛ ۵/۵۹۲، ۵/۵۶۴).

همچنین بافت خاص منطقه به اقتدار بیش از حد طبقات روحانی و به اصطلاح دین‌یار کمک می‌کرد. حضور پیشوایان بزرگ اهل سنت در خراسان و ماوراءالنهر (← حسن ابراهیم حسن، ۱۳۶۶: ۳/۶۶۹-۶۷۰)، ضمن تحکیم اقتدار دین‌یاران، به رونق مدارس علوم دینی در منطقه کمک کرد چنانکه بسیاری از طالبان علم از اطراف و اکناف جهان اسلام برای تحصیل علوم دینی به این منطقه روانه شده و عموماً در آنجا اقامت می‌گزیدند (سمعانی، ۱۴۰۹: ۱/۹۹؛ ۴/۳۶۱، ۴/۵۶، ۵/۲۴۵؛ ۵/۵۶۳، ۵/۵۶۴) بود و از طرفی، درخواست فقیهی چون ابو عبدالله بخاری از امیر نصر برای اعزام اسماعیل به حکومت بخارا (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۰۸)، نشان‌دهنده قدرت اجتماعی این فقها است و همچنین تلاش حکومت سامانی برای پیوند با دین‌یاران به عنوان یک عامل اساسی مقبولیت قدرت، بیانگر قدرت این دین‌یاران است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۸؛ موسوی خطی: گ ۸۱ الف).

از نظر این پیشوایان مذهبی، خلافت عباسی مصداق اولو الامر و تنها قدرت مشروع بود که خروج از اطاعت وی به معنی بغی در نظر گرفته می‌شد (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۴۲). در اقتدار این گروه و نفوذ آنها همین بس که در ابتدای سلطنت سامانیان، در جریان جدال امیر اسماعیل با برادرش نصر بن احمد در سال ۲۷۳ ه. ق مردم بخارا به سپاه امیر اسماعیل «علف ندادند و گفتند که اینها خارجیانند و ما را حلال نباشد نصرت ایشان» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۴) و یک بار دیگر در اواخر عهد سامانی در جریان حمله قراخانیان، خطیبان سامانی از مردم دعوت کردند برای غزا با آنها مسلح برداشته و به مقابله پردازند اما فقیهان و علما با استناد به اینکه درگیری میان دو حاکم مسلمان بر سر حکومت است و جهاد محسوب نمی‌شود، لذا هیچ کس به یاری آنها برنخاست. (صابی، ۱۹۰۴: ۴۰۲) از سوی دیگر، نشاط و شراب، اسراف و تجمل که از ویژگی‌های لاینفک شاهنشاهی بود، از نظر دین‌یاران، ناپسند دانسته می‌شد (نسفی، ۱۳۷۸: ۴۴۲-۴۴۳؛ ثعالبی، ۱۹۹۰: ۱۰۹). بنابراین، تقید این قشر به احکام شرعی، به شدت در تقابل با اسراف، تجمل، نشاط و شراب قرار داشت که از ویژگی‌های حکومت شاهنشاهی به شمار می‌رفت.

بنابراین در نتیجه حضور گسترده و فعالیت این سه گروه دین یاران، غازیان و صوفیان، وضعیت فرهنگی ماوراء النهر به حالتی در آمده بود که دنیاگریزی و گرایش به زهد و سادگی مشخصه غالب آن بوده و با تجمل گرایی شاهانه در تضاد قرار داشت (← واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۱۳۱، ۱۹۹؛ جهشیاری، ۱۳۵۷: ۲۵۹؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ۱۲۹/۲، ۳۹۶/۳، ۵/۴۴۷؛ قرشی، ۱۳۹۸: ۲۲۰/۱—۲۲۱؛ ۱۱۴/۳؛ سبکی، ۸۸-۱۳۸۳: ۲۲۶/۲؛ ذهبی، ۱۹۶۱: ۳۱۵/۳؛ ابن بیع، ۱۳۳۷: ۱۵۴؛ بغدادی، ۱۳۶۷: ۱۵۷)

توده مردم نیز به شاهنشاهی توجه نداشتند چون آنها فقط از زمان شاپور اول تا زمان بهرام گور (از ۲۶۰ تا ۴۸۰ میلادی)، زیر فرمان ساسانیان بوده اند و از آن پس با فرمانروایی هپتالیان و سپس ترکها و بعد عربها، ارتباط مستقیمی با ساسانیان نداشتند (← طبری، ۱۳۵۷: ۱/۳۵۴، ۴۹۶-۴۹۰، ۵۰۸-۵۰۶، ۵۲۸؛ مشکور، ۱۳۶۲: ۱۶۸/۱-۱۷۳، ۱۸۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۲۸-۳۴۲، ۵۴۸-۵۵۳، ۵۷۰-۵۷۱، ۶۱۴-۶۲۶). ضمن اینکه در دوره ساسانی نیز، سبک و ساخت سیاسی بر حفظ ملوک الطوائف در نواحی مرزی یا به عبارت بهتر اعطاء استقلال داخلی به نواحی مرزی بود (← نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۴؛ اصفهانی، ۱۳۴۰: ۴۰؛ نفیسی، ۱۳۵۲: ۸-۱۷). که در این مدت هم، حکومت ساسانی در امر فرارود دخلی نداشت در نتیجه مردم منطقه چندان احساس تعلق خاطری به نظام شاهنشاهی نداشتند. بنابراین اگر چه برخی مآثر فرهنگی و موارث فرهنگی عهد باستان در ماوراء النهر تا قرن پنجم هنوز زنده و برقرار بود (نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۳-۲۵، ۳۳؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۳۴)، اما بیشتر این موارد به مسایل فرهنگی و دینی مربوط بودند و در رابطه با نوع تفکر سیاسی و شکل حکومت، چندان توجهی به شاهنشاهی نداشتند و همان نظام ملوک الطوائفی قدیم را بهترین الگو می دانستند.

ماوراء النهر به ویژه بخارا، از نواحی بود که در هنگام فتوحات تازیان، مورد توجه آنها واقع شده و تعداد زیادی از قبایل عربی به این نواحی کوچیده و در اطراف و اکناف آن مستقر شدند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۶۱، ۶۶، ۷۳؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ۶۸/۲، ۲۸۹، ۳۰۶؛ ۲۶۷/۴؛ ۴۱۸/۵؛ یاقوت، ۱۴۰۹: ۳۶۹/۵) چنانکه به قول یعقوبی، در اواسط قرن سوم هجری فقط اسروشنه تنها منطقه ای بود که عربها در آن مستقر نشده بودند و گرنه در همه بخشهای ماوراء النهر عربها زیادی مستقر شده بودند (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۲۵). هم دینی و هم خونی، و هم نژادی این عربها مسلمان با خلافت عباسی و همچنین بیگانگی کامل اذهان و عقول آنها با مفاهیم شاهنشاهی و لوازم مربوط به آن، باعث می شد که هیچ تصویری از این امر نداشته باشند و لذا اگر مخالف با این قضیه نبودند، هیچ گونه همدلی و همراهی با این

ماجرا هم نمی توانستند داشته باشند ضمن این که ممکن بود ، این حرکت را حتی به عنوان کهنه پرستی و تلاش برای کنار زدن شعایر اسلامی مطرود و منفور هم بدانند.

همچنین قلمرو سامانی، در همیشه ایام با بیابانهای شمالی در تماس بود که در طول قرون، مراوداتی بین آنها صورت می گرفت، لذا گروهی از ایلات ترک نواحی شمالی در برخی نواحی ماوراء النهر مستقر شده حضور داشتند. از سوی دیگر، بعد از اسلام، با غزوات غازیان و نظام برده داری که در خلافت اموی و عباسی راه اندازی شد و در عهد عباسی تداوم یافت، عده زیادی از افراد این ایلات، به عنوان برده (اعم از غلام یا کنیز) به جهان اسلام وارد شدند و ماوراء النهر به عنوان اصلی منبع تأمین برده در جهان اسلام در آمد(استخری، ۱۳۶۸: ۲۲۷). با توجه به استفاده خاندان سامانی از این غلامان در امور نظامی و خدماتی بر تعداد آنها در دربار افزوده شد چنانکه دربار سامانی، بعد از بغداد، به عنوان مهمترین مرکز تربیت و آموزش بردگان در آمد(نظام الملک، ۱۳۴۰: ۱۴۱). تصمیم امیران سامانی به خلع ید از دهقانان، آنها را هر لحظه به غلامان ترک وابسته تر کرد (فرای، ۱۳۶۵: ۱۳۰-۱۳۱). این امر، از یکسو اشراف ایرانی را ، به عنوان تنها گروه اجتماعی که می توانست از اقدامات شاه برای احیاء شاهنشاهی ایرانی حمایت کند، تضعیف نمود و از سوی دیگر غلامان ترک را که هیچ نوع علقه ای به فرهنگ ایرانی و به ویژه احیاء شاهنشاهی ایرانی نداشتند، بر امور مسلط ساخت.

بنابراین، حضور متراکم این گروههای ترک و عرب، با شعار ایرانی گرایی در تضاد بوده و با تبلیغات و جنجال در خصوص احیاء شاهنشاهی ایرانی منافات داشت. در جامعه ای که مملو از عناصر ترک و عرب بود ، چگونه می شد شعار احیاء شاهنشاهی ایرانی سر داد؟ حضور ترکان و عربها که در شعر فردوسی تبلور یافته بیش از هر چیز می تواند نامساعد بودن فضای جامعه قلمرو سامانی(فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۲۴۲/۸) در جهت احیاء شاهنشاهی ایرانی را بنمایاند. در نتیجه امیران سامانی ، با توجه به این محدودیتها بیش از آنکه شعار احیاء شاهنشاهی را بر زبان بیاورند، ناچار بودند که با اقدامات عملی در این رابطه بکوشند. ولی در قلمرو بویهیان، در ناحیه شرقی جبال، موارث فرهنگی باستانی تا اوایل قرن چهارم هنوز زنده و پویا بودند(قمی، ۱۳۶۱: ۸۸-۸۹؛ اشپولر، ۱۳۷۹: ۳۴۷/۱)، در نزد دیلمیان به خاطر تأخیر در پذیرش اسلام اندیشه های باستانی هنوز سر زنده بود و در ایالت فارس نیز با وجود سنگ نوشته ها و حجاری ها فراوان از شاهان ساسانی و عهد باستان، این یاد و خاطره هنوز برقرار بود بنابراین، با استحکام بیشتری توان طرح ادعای احیاء شاهنشاهی ایرانی را داشتند. بنابراین، همراه با اقدامات عملی، در حیطه شعار و

تبلیغات مربوط به شاهنشاهی ایرانی هم فعال بودند و در نتیجه توانستند گوی سبقت را از سامانیان برابیند.

۶. اقدامات سامانیان برای احیاء شاهنشاهی ایرانی

تلاش های امیران سامانی برای احیاء شاهنشاهی ایرانی یا به عبارت دقیق تر تبدیل حکومت خود به یک نظام پادشاهی را می توان در هر دو محور احیاء ساختاری و اتخاذ عنوان ، مورد مطالعه قرار داد:

الف - سامانیان و احیاء ساختاری شاهنشاهی:

نخستین محور از تلاش های سامانیان برای احیاء شاهنشاهی ایرانی، تلاش برای احیاء ساختاری است که می توان آن را به صورت ذیل دسته بندی نمود:

تمرکزگرایی سیاسی:

امیران سامانی که در طول سالیان دراز نظام سیاسی ملوک الطوائفی ماوراءالنهر را تجربه کرده و خود نیز از درون همین نظام به حکومت رسیده بودند، تصمیم گرفتند تا تقسیمات اداری و تنظیمات سیاسی قلمرو خود را شبیه تنها الگوی پادشاهی مشرق زمین یعنی حکومت ساسانی ترتیب دهند. لذا آنها که همچون اردشیر بابکان وارث یک سیستم ملوک الطوائفی گسترده شده بودند به پیروی از او ضمن اعمال مستقیم سلطه بر اطراف پایتخت و مرکز قلمرو، بخشهایی از حکومت های ملوک الطوائف سابق را در نواحی مرزی قلمرو تحت فرمان حفظ کردند. در این سیستم سیاسی - اداری که واجد هر دو نوع نظام سیاسی ملوک الطوائفی و متمرکز (تک خدایی) بود. مناطق داخلی قلمرو تحت فرمان امیر قرار داشت و در مرزهای قلمرو حکومت های مستقل محلی که بر نظارت عالی امیر گردن نهاده بودند قرار داشتند (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۸۹).

نخستین اقدام در ایجاد تمرکز سیاسی، مهار کردن نیروی گریز از مرکز دهقانان و اشراف محلی بود. لذا به طرق مختلف به خلع ید از این اشراف پرداختند چنانکه از مقایسه تعداد دهقانان مقتدر واحه بخارا در زمان فتوحات با عصر امیر اسماعیل که هیچ دهقانان مقتدری باقی نمانده بود و همچنین با تعمیم رفتار او در ضبط املاک بخارا خداه (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۶) می توان به شدت و فراگیری این تمرکزگرایی سیاسی پی برد. متأسفانه قلت اطلاعات ما درباره عصر امیر اسماعیل، اجازه نمی دهد که کنه و عمق رفتار

سیاسی او را بدانیم. اما تصوّر می‌رود که اقدام او در برچیدن خاندان ریشه‌دار دهقانی اشروسنه در ۲۸۰ ه.ق (— زامباور، ۲۵۳۶: ۳۰۱) درباره دیگر دهقانان متعدّد فرغانه و سغد و حوضه رود سیحون به کار رفته باشد. چنانکه در فاصله دو رود سیحون و جیحون که زمانی مملو از امارت نشین‌های کوچک مستقل بود تنها یک حکم جاری بود و آن حکم امیر سامانی. حتّی برخی برادران و بنی اعمام خود که در اطراف سیحون حکومت می‌کردند را بر کنار نموده و حکومت آنها را ضمیمه قلمرو مستقیم خود کردند. اما امیران سامانی به حکم میراث سستی ایران، در ثغور امپراتوری و مرزهای قلمرو خود، خاندانهای محلی مستقل را ابقاء یا حکومتهای محلی وابسته ایجاد کردند (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۳۰۲-۳۱۵؛ ناجی، ۱۳۷۸: ۱۵۴-۱۵۶). این حکومتهای مستقل محلی حفظ سرحدات را بر عهده داشتند. متأسفانه از نحوه ارتباط میان آنها با حکومت مرکزی و وظایف متقابل آنها اطلاع دقیقی نداریم.^۳

سازمان دیوانی اداری

دومین اقدام امیران سامانی برای ایجاد پادشاهی، ایجاد سازمان اداری - دیوانی وسیع و گسترده‌ای بود که توانایی اداره امپراتوری تحت فرمان را داشته باشد. تا این زمان، در خراسان و ماوراء النهر، سازمان اداری دیوانی مستقلی وجود نداشت، و فقط دواوین موجود، به عنوان زایده‌ای از تشکیلات دیوانی بغداد، در این منطقه حضور داشته و امور مربوط این منطقه را انجام می‌دادند. اما از آنجا که از آغاز حکومت امیر اسماعیل به بعد هیچ سندی یا نشانه‌ای که پرداخت خراج به دربار بغداد را نشان دهد، وجود ندارد، می‌توان تصور کرد که امیران سامانی با تقلید از دستگاه خلافت، و هم با توجه به ضرورت‌های محلی، یک سازمان اداری دیوانی مستقل در بخارا ساختند که پیش از آن وجود نداشت و به پشتوانه آن تا بیش از یک قرن بر قلمرو سامانی حکومت کردند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۶-۳۷). حضور این نظام دیوانی مستقل از خلافت که برای نخستین بار در مشرق ایران دیده می‌شود بیش از هر چیز حاکی از استقلال همه جانبه امیران سامانی از خلافت و به نحوی به معنای تحقق احیاء شاهنشاهی ایرانی در وجود حکومت سامانی است.

بستر سازی فرهنگی و اجتماعی برای احیاء شاهنشاهی ایرانی

همچنین امیران سامانی برای احیاء شاهنشاهی ایرانی از طریق تبدیل حکومت خود به نظام پادشاهی، به تلاش برای بستر سازی در این رابطه پرداخته و برای این بستر سازی دو نوع تدبیر را به مرحله اجرا گذاشتند. یکی تدابیر نظری و دیگر اقدامات عملی. در زمینه نظری مهمترین کاری که می توانستند انجام دهند، تقویت مبانی اندیشه ای نظام شاهنشاهی در نزد افکار عمومی جامعه بود، که به دو صورت انجام شد:

۱- ترویج اندیشه سیاسی عصر ساسانی

نخستین اقدام برای بستر سازی یک جریان فکری، نگارش کتب و متون درباره آن اندیشه است. امیران سامانی نیز برای بستر سازی جهت احیاء شاهنشاهی ایرانی، به ترجمه و تحریر متون کهن عصر ساسانی از پهلوی یا عربی به پارسی دری پرداختند. مهمترین متونی که در قالب عادی (بطوری که ظنّ دین یاران را برنینگیزد و بوی کهنه پرستی نهد) نوشته شده و می توانستند اندیشه های عصر ساسانی را ترویج و به اعتلاء مقام و جایگاه پادشاه کمک کنند، کلیله و دمنه و سندباد نامه بودند، که امیرالشعراء دربار امیر نصر متکفل ترجمه آنها گردیده و به قالب منظوم درآورد (مقدمه قدیم شاهنامه، ۱۳۶۳: ۳۲/۲-۳۳؛ دولت شاه سمرقندی، ۱۳۳۸: ۹، ۲۷؛ نصرالله منشی، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۳، فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۵۷۱/۸). بعدها نیز، به دستور امیر نوح بن نصر (حک: ۳۳۱-۳۴۳ ه.ق) معروف به «المؤید»، تحریری منشور از سندبادنامه تهیه و در دسترس مردم قرار گرفت (ظهیری سمرقندی، ۱۹۴۸: ۲۵). همچنین عوفی از مواظبت امیر نصر در مطالعه و عمل به وصایای اردشیر (عهد اردشیر؟) خبر می دهد (عوفی، خطی، گ ۲۲۴ الف). بدین ترتیب با ترویج اندیشه سیاسی عصر ساسانی از اهمیت منشور خلیفه در مقبولیت حکومت امیر سامانی به میزان بسیار زیادی کاسته می شد و این امر مقدمه استقلال کامل حکومت سامانی از خلیفه بغداد و تحقق عملی نظام پادشاهی بود.

۲- ترتیبات درباری:

پس از تحکیم مبانی نظری نظام پادشاهی، با تقلید عملی و اقتداء به سیره شهریاران ساسانی به تقویت و تکمیل آن پرداختند. از مشخصات نظام پادشاهی شکوه و هیبت پادشاهی و تجمل گرایی او بود.^۴ امیران سامانی نیز با ساختن کاخها و قصور متعدد در مناطق خوش آب و هوای پایتخت، ترتیب دادن حرمسراهای مجلل، استخدام گسترده غلامان و خدام، حجاب گرفتن از انظار عامه و جز آن به تقلید عملی از آل ساسان پرداختند. توجه به اعیاد و جشنهای باستانی نظیر مهرگان، نوروز و سده

(← نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۷؛ ثعالبی، ۱۳۷۶: ۵۰۸؛ بیهقی، ۱۳۷۴: ۵۷۱ - ۵۷۲؛ عنصر المعالی، ۱۳۵۲: ۱۲۷؛ رودکی، ۱۳۷۴: ۲۵) که علاوه بر نمایش قدرت و تجمل شاه، به واسطه ارسال هدایا از طرف ملوک اطراف به دربار بخارا، منبع درآمدی برای او بود. انعقاد مجالس شراب (ثعالبی، ۱۹۹۰: ۲۰۰؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۸: ۳۱۶-۳۲۴)، جمع‌آوری شاعران و خنیاگران و تشویق آنها برای رونق بخشیدن به مجالس با شکوه دربار (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۱۴۹؛ همو، ۱۳۷۵ق: ۷۰/۴، ۷۵، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۹؛ نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۹، ۵۲، ۴۴)، بخارا را به تیسفون دیگر و امیر سامانی را به خسرو پرویز مانند کرده بود. استفاده از غلامان ترک برای حجاب، تماس گرفتن با امیر را دشوار و به تدریج به کاری دست نیافتنی مبدل کرد (محمد بن منور، ۱۳۶۷: ۱۸۱؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۷۷/۸). بدین ترتیب عملاً نظام پادشاهی با همه طول و عرض آن محقق گردید.

ب- سامانیان و احیاء عنوان شاهنشاهی

دومین محور از فعالیتهای سامانیان برای احیاء شاهنشاهی ایرانی، تلاشهای آنها برای احیاء عنوان شاهنشاهی بود که از دو طریق به حصول پیوست:

۱- جعل نسب و انتساب به ساسانیان:

نخستین قدم برای احیاء عنوان شاهنشاهی ایرانی، انتساب خود به خاندانهای شاهی بود. امیران سامانی نیز کوشیدند تا با جعل نسبی دروغین^۵، خود را به امیران پیش از اسلام و پادشاهان ساسانی مربوط سازند تا حکومت حق وراثتی آنان اطلاق گردد. مشکل عمده در این راه این بود که هیچ یک از پادشاهان ساسانی به صورت مستقیم بر ماوراءالنهر سلطه نداشتند و انتساب یکی از خاندانهای کهن سمرقند به پادشاهان ساسانی غیرقابل باور می‌نمود. پس خود را به سردار بزرگ ساسانی، بهرام چوبین که مدتی را به پادشاهی نشسته بود، منتسب گردانیدند.

تا آنجا که دانسته است قدیم‌ترین ناقلان این نسب‌نامه مجعول ابوبکر نرشخی (م ۳۴۸) و ابوالحسین مسعودی (م ۳۴۶ هـ) می‌باشند که از قضا روایت آن دو مخالف یکدیگر است. اولی بهرام چوبین را جدّ اعلاّی آل سامان می‌داند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۸۲؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۳۹، ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۹۸، ۲۰۱؛ استخری، ۱۳۶۸: ۱۲۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۰؛ حدود العالم، ۱۳۶۲: ۸۹، ابن شادی، ۱۳۸۳: ۳۸۶؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ۲۰۱/۳؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۲۷۹/۷؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۶، معین الفقراء، ۱۳۳۹: ۲۵؛ جوزجانی، ۱۳۶۳:

۲۰۱/۱؛ غفاری، ۱۳۴۰: ۱۰۰؛ برای برخی اطلاعات تکمیلی در این باب رک: جواد هروی، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۲۱) و دومی این جایگاه را به بهرام گور نسبت می‌دهد (مسعودی، ۱۹۹۰: ۲۸۶/۱؛ ابن جوزی، ۶۰-۱۳۵۷ق: ۱۴۱/۵؛ یاقوت، ۱۹۹۳: ۱۷۲/۳؛ مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۶۴).^۶ این قضیه مبین آن است که در آن زمان این نسب‌نامه در حال جعل بوده و در نقل دهان به دهان با هم مخلوط می‌شده‌اند. ترویج و تبلیغ این نسب‌نامه، ضمن رفع قبح انتساب به عناصر پیش از اسلام، راه را برای میراث خواری سامانیان از ساسانیان هموار می‌ساخت.

۲- استفاده از القاب و عناوین شاهانه

یکی از راههای احیاء شاهنشاهی ایرانی، اتخاذ القاب و عناوین شاهانه بود که بیش از همه جنبه تبلیغاتی داشت و چنانکه مادلونگ به درستی نشان داده، استفاده از عناوین شاهانه، می‌توانست به این امیران هویت کاریزمایی بدهد (Madelung, 1951: 92)؛ مادلونگ، ۱۳۷۲: ۱۹۹-۲۰۱). با توجه به موانعی که وجود داشت، سامانیان با تأخیر بیشتری به این روش متوسل شدند. چنانکه امیر نوح سامانی، فقط در مخالفت با اقدام بویه‌پیان و خلفای عباسی دست نشانده آنها در ارائه منشور حکومت ماوراء النهر به عمویش ابراهیم بن احمد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۵۹/۸)، ضمن به رسمیت نشا‌ختن خلیفه دست نشانده بویه‌پیان، خود را الملک المؤید خواند و جانشینان وی نیز خود را الموفق، المنصور و المظفر نامیدند (Lane poole, 1881: 2/ 97-103; 9/18)؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۳۴). استفاده از عبارت تکمیلی «من السماء» در ادامه این القاب، که برای اجتناب از عنوان «بالله» خلفاء عباسی همچون المتوکل علی الله، المتقی لله، المستکفی بالله و جز آن، انجام گرفت (تردول، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۷)، علاوه بر آن که نسبت تماس بی واسطه آنها را با آسمان نشان می‌داد، ادعای تأیید الهی برای اقتدار آنها به عنوان شاه را فراهم می‌آورد. بنابراین، می‌توان تصور کرد که این عناوین، تا چه اندازه آنها را از وابستگی به خلیفه رهانده و به جایگاه شاهی نزدیک می‌ساخت. آنها همچنین سرداران و کارگزاران خود را مثل خلفای عباسی با القابی نظیر عمادالدوله، سنانالدوله، معینالدوله و سیفالدوله مخاطب می‌کردند (بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۳۴؛ ثعالبی، ۱۹۷۷: ۴۷). در مراحل حتی لقب «ناصرالدین» و یا «امیرالامراء المؤید من السماء» به این سرداران تحت فرمان اعطاء کردند (جرفادقانی، ۱۳۵۴: ۸۷، ۱۰۸).

منابع سکه شناختی حاکی از آن است که دو دهه بعد نیز امیر منصور بن نوح (حک: ۳۵۰-۳۶۵ه.ق)، در واکنش به ادعای رکن الدوله خود را شاهنشاه نامید. مذاقه بر نقش روی

برخی از مدال‌ها و سکه‌های سامانی نشان می‌دهد که مستقیماً از گنجینه شمال شاهان ساسانی گرفته نشده و احتمالاً ملهم از یک منبع ایران شرقی باشند (تردول، ۱۳۹۰: ۳۳). فرزند و جانشین وی، نوح بن منصور (حک: ۳۶۵-۳۸۷ ه.ق) نیز، ظاهراً در واکنش به ادعای عضدالدوله، خود را «شاهنشاه» خواند (نظام الملک، ۱۳۴۰: ۲۱۰). بنابراین، در منابع متأخر امیران سامانی، به عنوان سلطان السلاطین نامیده شدند که ترجمه دقیق شاهنشاه است (ابن خلکان، ۱۹۸۷: ۱۵۹/۵).

۷. نتیجه‌گیری

تلاش برای احیاء شاهنشاهی ایرانی، از جریانهای مؤثر سیاسی و اجتماعی ایران در طول سده چهارم است. حکومت سامانی که از قرن سوم هجری در شرق ماوراء النهر حاکمیت داشت، فقط در اواخر قرن سوم و در زمان امیر اسماعیل توانست بخش وسیعی از نواحی شرقی ایران را زیر سلطه بگیرد. اگر چه در طول قرن سوم روابط فیما بین آنها با خلافت عباسی حسنه بود، اما از ابتدای قرن چهارم، این روابط رو به تیرگی گذارده و بحران مقبولیت ناشی از این امر، امیران سامانی را به تلاش برای احیاء شاهنشاهی ایرانی، به عنوان راهی دیگر برای کسب مقبولیت سوق داد. عواملی دیگر همچون رقابت اشراف خراسان و ماوراء النهر با سامانیان در کسب حکومت، و رقابت حکمرانان دیلمی با سامانیان برای سلطه بر ایران مرکزی نیز مزید بر علت شد.

بنابراین، حکومت سامانی در طول قرن چهارم، برای احیاء ساختاری و عنوانی شاهنشاهی ایرانی دست به کار شدند. در حیطه احیاء ساختاری، با تمرکز گرایسی سیاسی، ایجاد سازمان دیوانی و اداری و بالاتر از همه، بستر سازی فرهنگی جهت احیاء شاهنشاهی کوشیدند و در حیطه عنوانی، با جعل نسب و انتساب خود به شاهنشاهان باستانی و شاهنشاه نامیدن خود در محافل رسمی و بر روی مسکوکات، تلاش کردند. اما از آنجا که به خاطر اقتدار طبقه دین یار، حضور گسترده عرب‌ها و ترکان، تراکم غازیان و صوفیان در منطقه، فضای اجتماعی در قلمرو سامانی چندان با این حرکت موافق نبود، حکومت سامانی به دور از جنجالهای سیاسی و تبلیغاتی، به این امر پرداخته و به صورتی آرام و عملی موفق شدند شاهنشاهی ایرانی را احیاء کرده و از این منظر، به عنوان سرمشقی برای سلسله‌های حکومتگر بعد از خود در آمدند.

پی‌نوشت

- ۱- منظور از این قضیه یعنی ارتباط برقرار کردن بین قدرت شاهان با خدا. چون قدما تصور می‌کردند که خدا در آسمان است و از بالا بر همه چیز اشراف و نظارت دارد، معمولاً برای نشان دادن خدا به آسمان نظر داشتند. لذا در این مورد نیز ارتباط با آسمان به معنی قدرت شاه را مورد تأیید خدا تلقی کردن می‌باشد.
- ۲- برای اطلاع از انتقال و تأثیر اندیشه و فرهنگ ساسانی بر بخارا و دربار سامانی کافی است از یک سو به موقعیت مرو در عصر ساسانی، استقرار جمع‌کنندگی از اشراف بلندپایه ساسانی در آن واحه، گریختن آخرین شاه ساسانی با اطرافیان خود به مرو و از طرف دیگر به موقعیت ممتاز و تسلط نوادگان این اشراف در دولت سامانی و دربار بخارا و همچنین سکونت جمعی از این اشراف در واحه بخارا توجه کنیم. برای مواد مربوط به این قضایا نک: نسفی، ۱۳۷۸: ۸۱؛ سمعانی، ۱۴۰۹: ۳۳۳/۱، ۳۵۳؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۹؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۱۱۸؛ نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۹؛ ابن‌بیع، ۱۳۳۷: ۱۴۰؛ یاقوت، ۱۴۰۹: ۴۲۲/۱، ۳۵۲/۳.
- ۳- مقدسی، ۱۴۰۸: ۲۶۳ با ارائه فهرستی از مهمترین امارتهای عصر سامانی رابطه آنها را با حکومت مرکزی براساس استقلال داخلی و پرداخت هدایا (نه خراج) می‌داند. گزارش‌های متعدد تاریخی در خصوص رابطه اینگونه حکومتها در دوره ساسانی و غزنوی در منابع آمده بر اساس آن شاید بتوان رابطه میان این ملوک با امیران سامانی را تصور کرد. نک: بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۵۹، ۶۷۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۱۲۱؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۴۱؛ عوفی، خطی: گ: ۱۹ب.
- ۴- نخستین قدم در این راه توسط حسن علی سغدی صاحب شرط امیر اسماعیل برداشته شد که پسر عموهای امیر را به جرم برپا نایستادن هنگام عبور نایب امیر (=صاحب شرط) دستگیر و فقط با وساطت امیر آزاد کرد (ابن‌شهاب، خطی: گ: ۷۸ب)؛ همین‌طور در سال ۲۸۹ وقتی علماء گرگان به دست‌بوسی امیر اسماعیل آمدند اگرچه نخست اکراه داشت اما آن را پسندید و حکم به اجرا آن داد. (سهمی، ۱۳۶۹ق: ۳۵۲)؛ و حکایات متعدد دیگری درباره نحوه رفتار در حضور شاهان سامانی، طرز لباس پوشیدن، خوراک و رفتار این شاهان در منابع متعدد آمده از جمله: ثعالبی، ۱۹۹۰: ۴۴، ۱۰۵، ۲۴۰، ۲۰۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/۴۰۲، ۲۶۴؛ یاقوت، ۱۹۹۳: ۲۷۹/۱؛ غفاری، ۱۳۴۰: ۹۹، مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۸۰.
- ۵- مهمترین دلیل ما برای جعلی خواندن این نسب‌نامه، سخن معروف امیر اسماعیل که در جمع درباریان، آنها را به عصامی بودن سفارش می‌کرد و از عظامی بودن نهی می‌کرد. ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق: ۶/۷؛ ثعالبی، ۱۳۷۶: ۵۳۴.
- ۶- حمزه اصفهانی که اثر خود را در سال ۳۵۰ ه.ق می‌نوشت از این نسب‌نامه خبر ندارد و فقط ذکر نام سامان خدا را دارد. (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۱۵۰). ابن‌خلکان، ۱۹۸۷: ۱۶۰/۵ [بهرام

کوس نوشته که می تواند صورت محرف گور و چوبین باشد] فردوسی، ۱۳۷۷: ۱۱۹۵/۷-۱۱۹۶
 نیز از سامانیان به عنوان ادامه بهرامیان نام می برد. ثعالبی ۱۳۷۵ق: ۲۹۶/۴؛ ابن عماد، ۱۳۵۰ق:
 ۱۲۷/۳ نیز شعری از بدیع الزمان همدانی در شرح غلبه سلطان محمود بر خاندان سامانی سروده
 که در آن سامانیان را آل بهرام می داند.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر عزالدین علی (۱۳۹۹ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
 ابن اسفندیار بهاءالدین محمد کاتب (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
 ابن بیع ابوعبدالله الحاکم نیشابوری، (۱۳۳۷)، *تاریخ نیشابور*، تلخیص الخلیفه النیشابوری، تصحیح بهمن
 کریمی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
 ابن جوزی عبدالرحمن بن علی (۶۰-۱۳۵۷ق)، *المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم*، حیدرآباد الدکن: مطبعة
 دائرة المعارف العثمانیة.
 ابن حوقل ابوالقاسم محمد (۱۳۴۵)، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 ابن خلکان احمد بن محمد بن ابی بکر (۱۹۸۷)، *وفیات الاعیان لأبناء ابناء الزمان*، تحقیق احسان عباس،
 بیروت: دارصادر.
 ابن شهاب یزدی تاج الدین حسن (خطی)، *جامع التواریخ*، کتابخانه ملی ایران، نسخه خطی ش ۱۳۳۰ ف.
 ابن عماد ابی الفلاح عبدالحی (۱۳۵۰ق)، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، قاهره، مکتبه القدسی.
 ابن عنبه احمد بن علی (۱۳۸۰ق)، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، تصحیح محمد حسن آل
 الطالقانی، نجف: مطبعة الحیدریة.
 ابن فضلان احمد، (۱۹۹۳)، *رسالة ابن فضلان*، تحقیق سامی الدهان، بیروت: دار صادر.
 ابن مسکویه احمد بن محمد (۱۳۳۴ق)، *تجارب الامم*، تصحیح هف. امدروز، بغداد: مکتبه المثنی.
 ابن ندیم محمد بن اسحق (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمه و تحقیق رضا تجدد، تهران: اساطیر.
 استخری ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸)، *مسالك و ممالک (ترجمه فارسی قدیم)*، تصحیح ایرج افشار، تهران:
 علمی و فرهنگی.
 اشپولر برتولد، (۱۳۷۹)، *ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱، ترجمه عبدالجواد فلاطوری، تهران، علمی و
 فرهنگی.
 اصفهانی حمزه بن حسن، (۱۳۴۰ق)، *سنی ملوک الارض و الانبیاء*، تصحیح جواد ایرانی تبریزی، برلین:
 مطبعة کاویانی.
 بارتولد. و. و، (۱۳۷۶)، *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس.
 همو، (۱۳۵۲)، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
 همو، (۱۳۵۸)، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر.

- بغدادی عبدالقاهر بن طاهر (۱۳۶۷ق/۱۹۴۸)، **الفرق بین الفرق**، صححه و کتب هواشه محمد زاهد بن الحسن الکوثری، عنی بنشره عزت العطار الحسینی، قاهره، بی نا.
- بوسه، هریبرت، «ایران در عصر آل بویه»، **تاریخ ایران** پژوهش دانشگاه کمبریج. ج ۴. به کوشش رن. فرای، ترجمه‌ی حسن انوشه. تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۲۶۲-۲۱۷.
- بیرونی محمد بن احمد، (۱۹۲۳)، **آثار الباقیه عن القرون الخالیة**، تصحیح ادوارد زاخائو، لیبزیک، بی نا.
- بیهقی ابوالحسن علی بن زید، (۱۳۱۷)، **تاریخ بیهقی**، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، فروغی.
- همو، (۱۳۷۱)، **لباب الانساب**، تحقیق مهدی الرجایی، قم، مکتبه ایةالله العظمی النجفی المرعشی.
- بیهقی ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۷۴)، **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران، نشر علم.
- [بی نام]، (۱۳۱۸)، **تاریخ سیستان**، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- تردول، لوک، «شاهنشاه و الملك المؤید : مشروعیت قدرت در ایران سامانی و بویه»، ترجمه محسن رحمتی، نامه تاریخ پژوهان، سال ۷، شماره ۲۵، ص ۱۸-۳۶.
- ثعالی عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، (۱۹۹۰)، **آداب الملوک**، تحقیق جلیل العطیة، بیروت، دارالفرب الاسلامی.
- همو، (۱۹۷۷)، **تحفة الوزراء**، تحقیق حبیب علی الراوی والدکتور فابتسام مرهون الصفار، بغداد، مطبعة العانی.
- همو، (۱۳۷۶)، **ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب**، ترجمه رضا انزایی نژاد، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- همو، (۱۳۷۵هـ)، **یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر**، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مطبعة عیسی البابی الحلبی.
- جرفادقانی ناصح بن ظفر، (۱۳۵۴)، **ترجمه تاریخ یمینی**، تصحیح جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی منہاج سراج، (۱۳۶۳)، **طبقات ناصری**، تصحیح عبدالحی حبیبی، ۲ جلد در یک مجلد، تهران، دنیای کتاب.
- جهشیاری محمد بن عبدوس، (۱۳۵۷هـ)، **الوزراء و الکتب**، عنی بتصحیحه و تحقیقه عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، مطبعة عبدالحمید الحنفی.
- [بی نام]، (۱۳۶۲)، **حدود العالم من المشرق الی المغرب**، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- حسن ابراهیم حسن، (۱۳۶۶)، **تاریخ سیاسی اسلام**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات جاویدان.
- خواندمیر غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۳۳)، **حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**، تهران: کتابفروشی خیام.
- همو، (۲۵۳۵)، **دستورالوزراء**، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- دولت‌شاه سمرقندی، (۱۳۳۸)، **تذکره الشعراء**، به اهتمام محمد رمضان، تهران، چاپخانه خاور.
- ذهبی شمس الدین ابو عبدالله، (۱۴۰۳/۱۹۸۳)، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق شعیب ارنووط و...، بیروت: مؤسسه الرساله.
- همو، **العبر فی خبر من غیر**، تحقیق فؤاد سید، کویت: بی نا.

- رحمتی، محسن و علاء الدین شاهرخی، (۱۳۹۱)، «مرداویج و اندیشه احیاء شاهنشاهی ساسانی». پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال ۴، شماره ۱۳، ص ۱۷-۳۸.
- رودکی سمرقندی ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۷۴)، *دیوان اشعار*، شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران: توس.
- زامباور ا.د. (۲۵۳۶)، *نسب‌نامه خلفا و شهریاران*، ترجمه محمد جواد مشکور تهران، کتابفروشی خیام.
- زرین کوب عبدالحسین، (۱۳۷۱)، *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه*، تهران، امیرکبیر.
- سبکی عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی (۱۳۸۸-۱۳۸۳هـ)، *طبقات الشافعیة الكبرى*، تحقیق محمود محمد الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي و شرکاء.
- سمعانی ابو سعد عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- سهمی حمزه بن یوسف، (۱۳۶۹ق/۱۹۵۰)، *تاریخ جرجان أو معرفة علماء جرجان*، حیدرآباد الدکن، مطبعه مجلس دایرةالمعارف العثمانیة.
- صابی ابوالحسین هلال بن المحسن (۱۹۰۴)، *التاریخ*، ضمیمه تحفه الامراء فی التاریخ الوزراء، بیروت، مطبعه الاباء السیوعیین.
- طبری محمد بن حریر (۵۸-۱۳۵۷ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، یطلب من المكتبة الكبرى، مطبعه الاستقامة بالقاهرة.
- ظهیری سمرقندی محمد بن علی، (۱۹۴۸)، *سندبادنامه*، تصحیح احمد آتش، استانبول، وزارت فرهنگ ترکیه، عبدالله یف سعاده، (۱۳۷۸)، *امیراسماعیل سامانی*، تهران، مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان.
- عرب بن سعد قرطبی، (۱۹۷۷)، *صله التاریخ الطبری*؛ ذیول تاریخ الطبری، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.
- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، (۱۳۵۲)، *قابوسنامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عوفی محمد بن محمد (خطی)، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، نسخه خطی شماره ۲۷ ب
- غفاری قاضی احمد، [تاریخ مقدمه ۱۳۴۰]، *تاریخ نگارستان*، تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی تهران: کتابفروشی حافظ.
- فرای ریچارد نیلسون، (۱۳۶۵)، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، تهران، علمی و فرهنگی.
- همو، (۱۳۷۲)، *سامانیان*؛ تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، گردآوری ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی ابوالقاسم، (۱۳۷۷)، *شاهنامه*، [براساس چاپ مسکو] زیر نظر عبدالحسین نوشین، تهران: سوره.
- قرشی عبدالقادر، (۱۳۹۸ق)، *جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي.
- [بی‌نام]، *مجمل التواریخ و القصص* (۱۳۸۳)، تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: دنیای کتاب.

مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری، (۱۳۶۳)، تصحیح محمد قزوینی؛ بیست مقاله قزوینی، به کوشش عباس اقبال و ابراهیم پورداود، تهران، دنیای کتاب.

قمی، حسن بن محمد بن حسن، (۱۳۶۱)، تاریخ قم، تصحیح سید جلال الدین تهرانی، تهران، توس.
قوچانی عبدالله، (۱۳۷۸)، اقتدار سامانیان در برابر خلفای عباسی؛ نامه آل سامان، گردآوری شعر دوست علی اصغر، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان، (از ص ۲۰۱ تا ص ۲۱۸).

گردیزی عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
مادلونگ، ویلفرد. «سلسله های کوچک شمال ایران»، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج. ج ۴. ترجمه‌ی حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۷۲-۲۱۶.

محمد بن منور، (۱۳۶۷)، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، آگاه.

مستوفی حمدالله، (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
مسعودی علی بن حسین، (۱۹۹۰)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، الشركه العالمیه للکتب.

همو (۱۳۵۷/هـ / ۱۹۳۸)، التنبیه و الاشراف، عنی بتصحیحه عبدالله اسماعیل الصاوی، بی‌جا، یطلب من المکتبه العصریه فی بغداد.

مشکور محمدجواد، (۱۳۶۲)، تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران، دنیای کتاب.
معین الفقراء احمد بن محمد، (۱۳۳۹)، تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، ابن سینا،

مقدسی احمد بن محمد، (۱۴۰۸هـ)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، تحقیق الدكتور محمد مخزوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی،

موسوی محمد بن فضل الله (خطی)، تاریخ خیرات، کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، نسخه خطی شماره ۶۱ ب.
میرخواند محمد بن خاوندشاه، (۱۳۳۹)، روضه الصفا، تهران، پیروز - ختّام.

ناجی محمدرضا، (۱۳۷۸)، تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان.

نامه تنسر، (۱۳۵۶)، به کوشش مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، تهران، خوارزمی.
نرشخی محمد بن جعفر، (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

نسفی عمر بن احمد، (۱۳۷۸)، القند فی معرفه علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران، میراث مکتوب.
نصرالله منشی، (۱۳۸۰)، کلیلہ و دمنه بهرامشاهی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر.

نظام‌الملک حسن بن اسحق، (۱۳۴۰)، سیرالملوک، تصحیح هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، (۱۳۳۳)، چهارمقاله (مجمع النوادر)، تصحیح و تعلیقات محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین، تهران، زوار.

۷۲ سامانیان و احیاء شاهنشاهی ایرانی

نفیسى سعید، (۱۳۵۲)، *تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان*، دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۲

واعظ بلخی صفی‌الدین، (۱۳۵۰)، *فضایل بلخ*، ترجمه محمد بن محمد بن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

هروی جواد (۱۳۸۰)، *تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.

همدانی محمدین عبدالملک، (۱۹۷۷)، *تکمله تاریخ الطبری؛ ذیول‌التاریخ الطبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف.

یاقوت حموی شهاب‌الدین ابو‌عبداله، (۱۴۰۹)، *معجم البلدان*، تصحیح فردیناند ووستنفلد، بیروت، دارصادر.

همو، (۱۹۹۳)، *معجم‌الادباء*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

یعقوبی احمد بن ابی یعقوب، (۱۴۲۲ق)، *البلدان*، وضع حواشیه محمد امین ضناوی، بیروت: دار الکتب العلمیه.

Lane Poole Staneley (1881-89), *Catalogue Of Oriental Coins In The British Museum*, London, Printed By Order of Trustees.

Busse, heribert, (1973), "*The Revival of Persian King ship under the Būyids*", ed. D.S. Richards, *Islamic Civilization 950-1150*, London.

Madelung, wilferd, (1969), "*The Assumption of the Title shāhānshāh by Būyids and the reign of the Daylam.*" JNES, 28, (pp.84-108, 168-183).

Minorsky, v, (1964), "*La domination de dailamites*", in *Iranica: twenty articles*, london:tehran university press (pp.12-30).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی